



كد خبر : 10694298



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲۶ ۱۳:۲۱

تفسير سوره صف جلسه 06 (1396/12/26)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بُشْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ عَدُوَّهُمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (١٤)

در سوره مبارکه «صف» که در مدینه نازل شد، بخش پایانی آن این بود که رسالت انبیا(علیهم السلام) نسبت به دین خودشان، تتمیم آن نور است، یک؛ و اگر جزء انبیای اولوالعزم باشند برتری آن دین است بر تمام ادیانی که در عرض آن در آن عصر به سر می‌برند، دو؛ و اگر جزء خاتم ادیان باشد و رسالتش در درجه اول تتمیم نور خودش است و تکمیل و برتری آن نور است بر همگان و همیشگی؛ یعنی چون خاتم است و اولوالعزم است نسبت به همه مکتب‌های عصر خودش برتر باشد، یک؛ و نسبت به همه مکتب‌های آینده «الي يوم القيامة» برتر باشد، دو. چون نبوت انبیا درجاتی داشت؛ هم در آیه {لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ}،^[1] به این تفاضل اشاره شد، هم در آیه {تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ}،

^[2] به این تفاوت اشاره شد. هم سلسله انبیا متفاوت هستند، هم سلسله مرسلین متفاوت می‌باشند. در بین انبیا پنج پیغمبر(علیهم السلام) را به عنوان اولوالعزم معرفی کردند که وجود مبارک نوح بود، ابراهیم بود، موسی بود، عیسی بود و حضرت بود(سلام الله علیهم و علی اولادهم) که اینها انبیای اولوالعزم هستند. پیغمبری که جزء اولوالعزم باشد همگانی هست؛ ولی همیشگی نیست. پیغمبر خاتم(علیه و علی آله آلاف التّحية و الثّناء) هم همگانی است هم همیشگی؛ هم برای هر فرد از انسانی که در روی زمین است، هم برای همیشه زمان. انبیای دیگر فقط دو تا رسالت داشتند: نسبت به تتمیم نور خودشان و نسبت به برتری نور خودشان نسبت به ادیان معاصر، تا نبی بعدی؛ اما وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) سه تا رسالت داشت: یکی تتمیم نور خودش که به نصاب برسد، یکی برتری او نسبت به همه مکاتبی که در عصر او بودند و زندگی می‌کردند، یکی هم برتری مکتب آن حضرت نسبت به مکاتب آینده «الي يوم القيامة»، {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، نسبت به انبیای اولوالعزم همگانی بود نه همیشگی، نسبت به وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلّم) هم همگانی است و هم همیشگی.

این رسالت‌ها را به عهده حوزه‌های علمیه و علما دادند. علمای دین هم موظف هستند کاری کنند که تمام معارف قرآن کریم روشن بشود که در داخله خود مشکلی نباشد، یکی اینکه بکوشند نسبت به مکتب‌های دیگر برتری باشد. این کرسی‌های آزاداندیشی هم در داخله اسلام است هم نسبت به مراحل بین‌الملل. این کنگره‌ها و نشست‌ها و مذاکره ادیان هم در حوزه منطقه‌ای است؛ یعنی اسلام با مسیحیت و یهودیت و زرتشتیت و امثال آن، هم نسبت به اسلام با مکاتب الحادی و شرک و امثال آن. حوزه باید این دو سه تا رسالت را داشته باشد. وقتی می‌تواند کرسی آزاداندیشی داشته باشد که مکاتب دیگر را به خوبی ادراک کند تحلیل کند برجستگی اسلام نسبت به آنها را تبیین کند اگر دستش پُر باشد موفق است. دستش پُر نباشد ره‌آورد کرسی آزاداندیشی بعد از یکی دو تا جلسه تکفیر اینها و تفسیق آنهاست. کسی که دستش از مطالب علمی طرفین خالی است ناچار است تکفیر و تفسیق کند. با تکفیر و

تفسیق {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} حاصل نمی‌شود. وظیفه ما این است که اسلام را با همه شئونش تبیین کنیم و تکمیل کنیم و برجسته کنیم.

مطلب دیگر هم این است که دشمن هم در این سه جبهه فعالیت می‌کند. دشمن با ایجاد شبهه در متن کتاب حالا یا نظیر شبهات جاهلیت است که گفتند سحر است و شعر است و جنون است و فریه است و کفایت است و امثال آن؛ یا - معاذالله - می‌گویند خوب بود؛ ولی تاریخ مصرف آن گذشت، مربوط به همان عصر بود. اینها یا با {وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ} درگیر هستند، یا با {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} درگیر هستند، یا جلوی فهم افراد را می‌گیرند؛ یا در متن قرآن شبهه ایجاد می‌کنند، یک؛ یا می‌گویند بر فرضی که باشد در ردیف کتاب‌های دیگر است، دو؛ یا در اذهان جوانان و نوجوان و افراد شبهه ایجاد می‌کنند که آنها نتوانند درک کنند.

مطلب بعدی آن است که نور خدا دو قسم است: یکی اینکه {اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} [3] این قابل اطفاء نیست در نظام تکوین کل هستی را او دارد اداره می‌کند، این {لَا شَرِيكَ لَهُ} [4] است، {وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ} است، {هُوَ الْقَادِرُ} [5] است، {هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ} [6] است، با او در نظام تکوین جا برای بحث نیست؛ اما در نظام تشریع که فرمود: {جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ} [7] با این درگیر هستند؛ یعنی با قرآن و عترت درگیر هستند. وگرنه با {نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} در نظام تکوین فرض ندارد کسی بتواند مبارزه بکند. راه مبارزه این با {جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ}، که عترت هم همین است آنها یک قرآن ناطق هستند که می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ» [8] آنها از چند جبهه یا در این بیانات ائمه یا قرآن کریم شبهه ایجاد می‌کنند، یا جلوی چشم افراد را می‌بندند، پرده آویزان می‌کنند که نبینند. افراد را فریب می‌دهند، آنها را با فضایی حقیقی، نه فضایی مجازی؛ بارها به عرض شما رسید این دستگاه فضایی حقیقی است نه مجازی، چون سیم حقیقت نیست تا بی‌سیم بشود مجاز، شیشه و چهره تلویزیون حقیقت نیست که بی‌شیشه بشود مجاز. اگر اندیشه و فکر نقل و انتقال می‌شود، فضا فضایی حقیقی است. مجاز است یعنی چه؟ ما با این غده بدخیم فضایی حقیقی روبه‌رو هستیم، این فضایی حقیقی جلوی چشم جوان را می‌گیرد، این نمی‌تواند نور را ببیند. پس اینکه {لِيُظْهِرُوا نُورَ اللَّهِ} دارند گاهی - معاذالله - شبهات در خود قرآن و کلمات ائمه (علیهم السلام) ایجاد می‌کنند یا جلوی دید را می‌گیرند. بعضی‌ها هم هستند که هر دو کار را می‌کنند هم در صدد ایجاد شبهه در قرآن و عترت هستند هم جلوی نور اینها را می‌گیرند اینها را با فضایی آلوده چشم‌ها، گوش‌ها و علاقه‌های آنها را به سمت دیگر می‌برند.

پس سه کار است با سه تا مسئولیت محدود: بعضی‌ها در صدد این هستند که جلوی چشم و گوش جوان‌ها را بگیرند؛ بعضی‌ها در صدد این هستند که شبهه در قرآن ایجاد کنند؛ برخی‌ها هم هر دو کار خطرناک را به عهده دارند. آن وقت رسالت حوزه هم در سه بخش خلاصه می‌شود: یکی کاری بکند که {وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ} عملی بشود؛ یکی کاری بکند که {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} ظاهر بشود؛ یکی اینکه درباره جوان‌ها {قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا}، ما حرف‌ها را باید به جان این جوان‌ها برسانیم.

مستحضری این حرف‌ها حرف‌های تحمیلی نیست، حرف‌های دلپذیری است. این ذهن جوان خالی نیست، اینها خالی‌الذهن نیستند، خدا خالی خلق نکرد. خدا صاحبخانه را در خانه مستقر کرد به نام {فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا}؛ [9] به همه که حوزه می‌آییم یا دانشگاه می‌رویم فرمود یک سلسله مهمان‌هایی دعوت کنید که با صاحبخانه بسازد. اگر یک سلسله مهمان‌هایی دعوت کردید که با صاحبخانه ساخت، هم رفاه درونی دارید، هم سعادت دنیا هم سعادت آخرت. علومی فراهم کنید که با صاحبخانه‌تان که {فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا} بسازد و گرنه همیشه سرگردان هستید. جنگ داخلی همین است، «كَمْ مِنْ عَظْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ» [10] این جنگ از کجا شروع می‌شود؟ برای اینکه مهمانی آمد ناخوانده با صاحبخانه درگیر است. اگر در درون ما صاحبخانه‌ای نبود ما یک لوح نانوشته‌ای داشتیم جنگی نبود، هر کس می‌آمد می‌گرفت؛ اما فرمود من یک لوح نانوشته‌ای به شما دادم، من به شما کتاب دادم، من به شما صاحبخانه دادم، {فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا}، علمی تهیه کنید که با این صاحبخانه بسازد و گرنه همیشه درگیر هستید؛ یا او را از بین می‌برد، یا اگر هم از بین نمی‌برد همیشه درگیر هستید. این برای چیست؟ مواظب باشید. فرمود علمی چه در حوزه چه در دانشگاه بخوانید که با صاحبخانه بسازد، آن وقت راحت هستید. آن وقت از شما برمی‌آید که این نور را تمام بکنید، از شما برمی‌آید که کرسی آزاداندیشی داشته باشید کنگره بین‌المللی داشته باشید، حرف قرآن و عترت را به جهان برسانید، {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} بشود، جهان از این جنگ و درگیری و آدمکشی و غارتگری نجات پیدا کند. اگر - معاذالله - در درون ما یک لوح نانوشته‌ای بود که هر کس می‌آمد آن‌جا چیزی می‌نوشت، ما مشکلی نداشتیم، بیگانه می‌آمد می‌گرفت؛ اما اساس کار این است که ما یک صاحبخانه داریم. چیزی بخوانیم که با این صاحبخانه بسازد، صفتی را وارد کنیم که با صاحبخانه بسازد؛ لذا فرمود: {هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، آن تجارت این است، قبلاً هم ملاحظه فرمودید تعبیر تجارت، تعبیر بیع، تعبیر اجر، اینها همه تعبیر تشویقی است، برای اینکه ما مال او را به او می‌دهیم و او به ما پاداش می‌دهد. عوض و معوض هر دو برای اوست. ما کاری که به دستور او انجام می‌دهیم، او عوض و معوض هر دو را به ما برمی‌گرداند. این طور نیست که ما اگر بیع کردیم چیزی را به او بدهیم و او به ما چیزی بدهد؛ هم نفس تقدیم کرده را به ما می‌دهد هم کمالش را با آن به ما می‌دهد. این جمع عوض و معوض است. اگر - خدای ناکرده - با شیطان معامله بکنیم، عوض و معوض هر دو را او می‌برد. این طور نیست که چیزی گیر ما بیاید. فرمود: {هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، ایمان به خدا و رسولش که هست، جهاد در راه خدا به اموال و انفس که هست، این جهاد جهاد فرهنگی هست، مبارزه با شبیخون فرهنگی هست که فرمودند، جهاد شخصی هست، جهاد عمومی هست، اساس کار این است که ما چرا راه پیغمبران را نرویم؟ چرا از آنها ارث نبریم؟ آنها که گفتند بیا بید بچه‌هایی ما بشوید ارث ببرید! این «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» [11] نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) جمله خبریه است اینها علمای راستین هستند که حضرت فرمود: «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ» [12] این «العلماء» نسبت به اهل بیت این جمله خبریه است که اینها وارثان هستند، اما نسبت به ما جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی بکوشید ارث ببرید، پس معلوم می‌شود می‌شود ارث برد چرا ما مثل زراره و

حمران و أبان بن تغلب نشویم؟ بارها به عرض شما رسید این کم مقامی نیست! أبان از شاگردان امام صادق است، وقتی وارد محضر حضرت می‌شود وجود مبارک امام صادق به خدمتگزارش می‌گوید: «أَلْقِ» این را نجاشی درباره أبان نقل کرد، «أَلْقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانَ»؛ [13] به خدمتگزارش فرمود برو این تشک را برای آقا پهن کن که آقا روی تشک بنشیند. مگر فرقی بین وجود مبارک امام صادق و امام زمان (علیهما السلام) هست؟ چرا ما به اینجا نرسیم؟ ما که مقام نمی‌خواهیم؛ اما این کم فضیلت نیست که امام زمان به خدمتگزارش بگوید تشک را پهن کن آقا بنشیند، «أَلْقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانَ». این مخصوص آنهاست یا ما هم می‌توانیم بشویم؟ چرا ما نشویم؟ پس این راه باز است. فرمود: {تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ}، این برای شما خیر است؛ اما این کم است. یک چیز دیگری هم ما باز به شما می‌دهیم و آن {يَعْزُزْ لَكُمْ دُئُوبُكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً}، در جنت عدن، یعنی مستقر. این معدن را که معدن می‌گویند برای اینکه قرارگاه دارد، آن هم «دار المقر» است، آدم رفت آن‌جا آدم را بیرون نمی‌برند. این را می‌گویند: {جَنَّاتٍ عَدْنٍ}، به هر حال معدن است برای شما. این فوز عظیم است، فرمود اینها کم است. {وَ أُخْرِي}، فضیلت دیگری هم به شما می‌دهیم که آن محبوب شماست آن چیست؟ {نَضْرُ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ}، فتح خدا دور نیست، مگر {هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ}؛ [14] نیست؟ مگر او {خَيْرُ الْفَاتِحِينَ}؛ [15] نیست؟ مگر او «فَتَّاح» نیست؟ اگر با شما هست، فتح هم همان‌جاست. فتح را از جای دیگر که نمی‌آورند، لشکرکشی نمی‌کنند. چه چیزی بهتر از اینکه {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} باشد!

ببینید وجود مبارک امام صادق به زراره می‌فرماید با معتزله با سنی‌ها با جبری‌ها گفتگو بکن تو پیروز هستی، چرا ما نباشیم؟ امروز هم مکتب‌های دیگر هستند ما هم شاگردان آن حضرت هستیم، چرا ما نباشیم؟ فرمود برو با اینها مذاکره بکن، محاجه بکن، مناظره بکن! به یکی از آنها فرمود که تو قدرت دارید دیگری مثلاً مثل تو نیست، [16] ولی این راه را دارد. فرمود این محبوب شماست که شما بتوانید برتری مکتب خود را بر مکاتب دیگر اظهار کنید {وَ أُخْرِي تُجِئُونَهَا نَضْرُ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ}، مؤمنین را بشارت بدهید به این کار.

بعد می‌فرماید که شما دو تا رسالت دارید، آنها که حواری حضرت مسیح بودند یک رسالت داشتند؛ آنها رسالتشان این بود که دین خودشان را تتمیم کنند؛ یعنی همگانی کنند، اما همیشگی که نه، چون دین آنها که دین خاتم که نبود؛ ولی شما می‌توانید هم همگانی کنید هم همیشگی. الآن شما ببینید مسیحیت را در حد همان امور محبت و اخلاق و صلح خلاصه کردند؛ در حالی که این سوره «صف» سوره جنگ است؛ اوّلش جنگ، وسطش جنگ، آخرش جنگ است. به ما مسلمان‌ها می‌گوید مسلمان‌ها! مثل مسیحی‌ها باشید که دین خود را یاری کردند و پیروز شدند. الآن این مسیحیت تحریف شده این است، می‌گویند ما داخل در سیاست نمی‌شویم، داخل در مبارزات نمی‌شویم و امثال آن. فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِئِينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ}، چون موضوع خیلی مهم بود دیگر به ضمیر اکتفا نکرد، اسم ظاهر آورد؛ در اینجا {كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِئِينَ

مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ، مناسب بود که بفرماید: «قالوا» ضمیر جمع بیاورد؛ یعنی به حواریین برمی‌گردد؛ اما با اینکه فاصله خیلی کم است، {عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ}، «قالوا» باید می‌فرمود، فرمود: {قَالَ الْحَوَارِيُّونَ}، به جای ضمیر اسم ظاهر را می‌آورد «بالاهتمام». حواری یعنی افراد خالص، روشن، شفاف. اینها این طور هستند و اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) حواری آنها بودند. {قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ}، گفتند و ایستادند، چون «قالوا» تنها به لفظ نبود با تمام وجود گفتند، {فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ عَدُوَّهُمْ فَأَضْبَحُوا ظَاهِرِينَ}، اینها روی کار آمدند، اینها ظاهر شدند، اینها پیروز شدند. شما هم همین طور باشید. الآن مسیحیت تحریف شده می‌گوید کاری با سیاست و جنگ و جهاد و مبارزه و اینها نداریم، هر کاری که آنها دلشان می‌خواهد بکنند ما فقط تماشاگر هستیم، همین! اما این دین آمده بگوید رسالت شما دو چیز هست بعلاوه آن {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}. حوزه باید مصمم و مجهز باشد که هم معارف قرآن و عترت را تتمیم کند، یک؛ هم {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} را همگانی بکند، دو؛ هم {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} را همیشگی بکند، سه؛ این کارها شدنی است، چون اگر یک مقدار سخت است فرمود شما این کار را نسبت به خودتان سخت می‌بینید؛ ولی نسبت به الله که سخت نیست، صاحب‌کار اوست شما به دستور او دارید انجام می‌دهید؛ البته برای ما سخت است، اما مگر ما باید انجام بدهیم؟ به ما گفتند شما یک مقدار حرکت کنید ما بقیه را می‌بریم، همین طور است، همین کار را هم می‌کنند همیشه. این {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا} [17] تنها درباره جزا که نیست. فرمود شما یک قدم برای ما در جهاد اسلامی بردارید، ما ده قدم شما را پیروز می‌کنیم.

ببینید گرچه این سخن اثباتش آسان نیست؛ ولی آن طور که مرحوم سید میرداماد(رضوان الله تعالی علیه) در *الرواشح السماویه* دارد، برخی‌ها گفتند همه این چهارصد اصل را شاگردان امام صادق تنظیم کردند. اثبات این البته آسان نیست برخی‌ها بعداً آمدند تحقیق کردند که ما کتاب‌های فراوانی داریم آنها برتر از این اصول هستند، *نهج‌البلاغه* هست، *صحیفه سجادیه* هست، *مصحف فاطمه*(سلام الله علیهم اجمعین) هست، اینها جزء اصول اربعمائه نیستند اینها عدل قرآن کریم هستند. آن اصول اربعمائه کتاب‌هایی است که شاگردان ائمه نوشتند. آنها که شاگردان ائمه نوشتند شاگردان حضرت امیر، شاگردان امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، مخصوصاً امام صادق، حداقل صد اصل از این اصول اربعمائه را شاگردان امام صادق نوشتند. چرا ما نباشیم؟ این اختصاصی هم که به آنها ندارد، این سفره که همیشه پهن است و این راه هم که همیشه باز است. اگر اصول را اینها نوشتند و دین با این اصول زنده می‌شود. دعایی هم که به ما گفتند در ماه مبارک رمضان که اصلاً ماه دعاست این است که «وَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي» [18] خدایا تو که دین را یقیناً یاری می‌کنی، دست از دین خود برنمی‌داری، توفیقی بده دین تو به دست ما یاری بشود، نه اینکه ما برویم کنار، دیگری دین را یاری کند، این چیز بدی نیست، این که مال نیست که آدم بگوید بد است. در دعای ماه مبارک رمضان به ما آموختند از خدا بخواهید خدایا! تو که دین خود را یاری می‌کنی، بگذار به دست ما یاری بشود: «وَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي» [18]

اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»، دیگری دین را یاری کند من بروم کنار؟ دین به دست من یاری بشود، چه عیب دارد؟

پرسش: روایتی هست که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَقَ لَهُمْ».[19]

پاسخ: آن را گفتند عالم بی‌عمل است؛ هم «بالرجل الفاجر» هست، هم «بالرجل الذي لا خلاق له» این را غزالی در *احیاء العلوم* گفت عالم بی‌عمل این طور است؛[20] اما این هرگز نمی‌تواند {وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ} بشود، یک؛ {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} بشود، دو. این موضعی بله، این می‌تواند در مسجد خودش چهار نفر را هدایت بکند بگوید شما چه کار دارید به حرف من، این را غزالی در *احیاء العلوم* می‌گوید این حدیث مربوط به عالم بی‌عمل است؛ البته گاهی هم حوادثی هم پیش می‌آید که به وسیله آدمی یک سلسله کارهایی پیش می‌آید که زمینه پیشرفت دین فراهم می‌شود، این ممکن است؛ اما کسی بتواند {مُتِمُّ نُورِهِ} بشود، بتواند {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} بشود، آن دیگر اصحاب خاص حواریون اهل بیت می‌خواهد. می‌فرماید این گونه باشید، برای اهتمام به اینها اسم ظاهر اینها را بُرد با اینکه اگر به ضمیر اکتفا می‌بُرد کافی بود، {قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمْنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ}، اینها بالا آمدند. اینها برای همیشه بالا آمدند.

الآن ببینید هزار و اندی سال است که شما می‌گویید زراره(رحمه الله)! این کم مقامی است؟ زراره چنین نقل کرد، حمران چنین نقل کرد. این کم مقامی است؟ حالا برسد به مرحوم شهید و شیخ انصاری و اینها، مرحوم شهید حداقل روزی ده هزار بار گفته می‌شود «قال الشهيد رحمه الله!» حداقل اساتیدی که شرح لمعه تدریس می‌کنند، طلابی که شرح لمعه می‌خوانند یا فقهایی که نام آنها را در بحث می‌برند، این چه مقامی است؟ روزی ده هزار بار بگویند، این کم مقامی است؟ چرا ما این گونه نباشیم؟ وقتی می‌گویند شیخ انصاری، این را چند هزار بار می‌گویند «قال الشيخ رحمه الله!» ما معمولاً عادت نکردیم در حوزه که نام افراد را بدون تکریم ببریم که بگوییم شیخ انصاری گفته آخوند خراسانی، این طور بگوییم، مرحوم شیخ فرموده، شیخ انصاری فرموده، مرحوم آقا شیخ عبدالکریم فرموده، مرحوم آقایی بروجردی فرموده، این طور ما عادت کردیم به این ادب، عادت خوبی هم هست. حالا روزی چند هزار مرتبه انسان نسبت به اینها طلب مغفرت می‌کند، چرا ما نشویم؟ این راه که باز است.

غرض این است که فرمود: {فَأَضْبَحُوا ظَاهِرِينَ} الآن ظاهرند. الآن شما ببینید زراره ظاهر است، حمران ظاهر است، أبان ظاهر است، حواریون الآن هم ظاهرند، حالا مسیحیت فعلی آن مسیحیت اصلی را تحریف کرده است اما حواریین کار خودشان را انجام دادند.

بنابراین رسالت حوزه در درجه اول و در درجه دوم و سوم همین آیه هشت و نه سوره مبارکه «صف» است، بقیه - إن شاء الله - فردا.

- [1]. سورة اسراء، آيه 55.
- [2]. سورة بقره، آيه 253.
- [3]. سورة نور، آيه 35.
- [4]. سورة انعام، آيه 163.
- [5]. سورة انعام، آيه 65.
- [6]. سورة انعام، آيات 18 و 61.
- [7]. سورة مائده، آيه 15.
- [8]. من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 616.
- . سورة شمس، آيه 8. [9]
- [10]. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، حكمت 211.
- [11]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 32.
- [12]. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص 8.
- [13]. رجال النجاشي، ص 11؛ «حدثنا أبان بن محمد بن أبان بن تغلب قال: سمعت أبي يقول: دخلت مع أبي إلى أبي عبد الله عليه السلام فلما بصر به أمر بوسادة فألقيت له و صافحه و اعتنقه و ساءله و رحب به».
- [14]. سورة حديد، آيه 4.
- [15]. سورة اعراف، آيه 89.
- [16]. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص 276.
- [17]. سورة انعام، آيه 160.
- [18]. مصباح المتعبد، ج 2، ص 568.
- [19]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص 361.
- [20]. إحياء علوم الدين، ج 1، ص 81.

